

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ): (بگو: او است خدای یکتا)

هو ضمير الغائب يشير إلى الاسم الأعظم الأعظم الأعظم أو الكنه والحقيقة، فالمراد هنا قل لهم إذا كانوا يريدون معرفة حقيقته وكنهه سبحانه وتعالى فهو يعرف بمعرفة الذات الأحدية، فالذات هي حجاب الكنه والحقيقة ولا يعرف ما بعد الحجاب إلا باختراق الحجاب، ولا يخترق الحجاب إلا بالمعرفة، فإذا عرفتم فناء الأسماء الإلهية في الذات أو الله وأحدية الذات ونظرتم فيها ومن خلالها باعتبارها حجاب الكنه والحقيقة عرفتم أن تمام معرفة الحقيقة هي العجز عن المعرفة.

«هو» ضمير غائب است که به اسم اعظم اعظم اعظم یا کُنه و حقیقت اشاره می کند. در اینجا منظور این است که به آنها بگو، اگر می خواهید حقیقت و کُنه خدای سبحان و متعال را بشناسند، او با شناخت ذات احدیت شناخته می گردد. ذات، همان حجابِ کُنه و حقیقت می باشد و آنچه بعد از حجاب است شناخته نمی شود مگر با دریدن حجاب، و حجاب نیز دریده نمی شود مگر با شناخت و معرفت؛ پس اگر فناء اسمای الهی در ذات یا الله و یگانگی ذات را شناختید و از درون آن به این اعتبار که حجابِ کُنه و حقیقت است. در آن نظر افکندید، درمی یابید که غایت معرفتِ حقیقت، ناتوانی از کسب شناخت و معرفت است.

و (هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) تشير إلى معنيين:

«هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» به دو معنا اشارت دارد:

الأول: هو فناء الأسماء الإلهية في الذات وأحدية الذات في التوحيد الأحدي.

اول: فناى اسمای الهی در ذات و یگانگی ذات در توحید یگانگی (احدیت).

والثاني: هو فناء الألوهية في الحقيقة في المرتبة الأخيرة، لأن الألوهية فيها الكثرة الاعتبارية لأنها تعني الكمال، وبالتالي التآله إليه لسد النقص والحصول على الكمال وللكمال جهات كثيرة.

دوم: فناى الوهیت در حقیقت در مرتبه‌ی نهایی؛ زیرا در الوهیت، کثرت اعتباری نهفته است چرا که به معنای کمال می‌باشد و در نتیجه، روی آوردن به او به جهت رفع نقص و کسب کمال و برای کمال از جهات بسیار، می‌باشد.

وفي المعنى الأول مرتبتان:

بر معنی اول دو مرتبت مترتب است:

ففي المرتبة الأولى: الله أحد أي أنه قادر والقدرة ذاته، وراحم والرحمة ذاته، وفي هذه المرتبة الأسماء الإلهية فانية في الذات ولكنها تلاحظ تفصيلاً أي الله القادر العليم الحكيم.

در مرتبه‌ی نخست: الله، احد است یعنی او قادر است و قدرت ذات او است، و راحم است و رحمت ذات او است. در این مرتبه، اسمای الهی، فانی در ذات

هستند ولی شما می توانی شرح و بسطی را ملاحظه کنیدی یعنی خدایِ قادرِ علیهم
حکیم.

وفي المرتبة الثانية: الله أحد أي أنه كامل يؤله إليه لسد النقص
وتحصيل الكمال، والأسماء الإلهية فانية فيه دون ملاحظتها
تفصيلاً بل إجمالاً باعتبارها جهات الكمال، أي النظر إلى الله
سبحانه وتعالى الكامل دون النظر أو الالتفات إلى الأسماء
الكمالية، ولا يخفى أن في هذا الإجمال تبقى الكثرة كالنار تحت
الرماد، فالمقصود هو سد النقص وتحصيل الكمال سواء كان هذا
القصْد تفصيلاً أم إجمالاً.

در مرتبه ی دوم: الله، احد است یعنی او کامل است و برای سد و رفعِ نقص و
تحصیل کمال به او رجوع می شود؛ و اسمای الهی بدون شرح و بسط و به صورت
اجمالی، در آن فانی اند به این اعتبار که جهات و صورت های کمال هستند. این
به مفهوم نظر انداختن به خدای سبحانِ کامل، بدون نظریا التفات به اسمای
کمالی است. پوشیده نماند که در این اجمال، کثرت مانند آتش زیر خاکستر نهفته
است چرا که مقصود و مطلوب، سد نقص و تحویل کمال است؛ چه این قصد
مشروح و مبسوط باشد و چه اجمالی و مختصر.

أما المعنى الثاني: الذي تشير له (هُوَ اللهُ أَحَدٌ) فهو فناء الألوهية
والكمال في الكنه والحقيقة، فلا ينظر إلا للمعبود سبحانه وتعالى
باعتباره معبوداً، فلا يبقى للألوهية في هذه المرتبة من التوحيد
وجود، بل لا يبقى إلا النظر إلى الحقيقة والكنه أو الاسم الأعظم
الأعظم الأعظم (هو) وهذه هي أعلى مراتب التوحيد، وغاية
الإنسان وكماله الحقيقي هو عبادة الحقيقة والكنه، ولذلك وصف

الرسول الأكرم في أعلى مراتب الارتقاء بالعبد (فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ
مَا أَوْحَىٰ) 1.

اما معنای دوم که «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» به آن اشاره می‌کند، فنای الوهیت و کمال در
کُنه و حقیقت است. در این حالت، بنده، به معبود سبحان و متعالش نگاه نمی‌کند
مگر فقط به اعتبار معبود بودنش. در این مرتبه از توحید، اثری از الوهیت باقی
نمی‌ماند بلکه فقط نظر به حقیقت و کُنه و اسم اعظم اعظم اعظم (هو) برجای
می‌ماند؛ و این، عالی‌ترین مرتبه‌ی توحید است. غایت انسان و کمال واقعی او،
عبادت حقیقت و کُنه است و از این رو پیامبر اکرم (ص) در بالاترین و رفیع‌ترین
مرتبه‌ی ارتقا، به «بنده بودن» توصیف شده است: «و به بنده‌ی خود وحی کرد،
هرآنچه باید وحی کند» 2.

* * *

1 النجم : 10.

2 نجم: 10.